

نگاهی به کتاب زندگینامه داستانی شهید ماشاءالله استاد مرتضی و گفت‌وگو با فرزند شهید

شهادت روی جاده گیلی گادر با ۱۴ گلوله

علیرضا محمدی

چند روز پیش بود که کتاب جواده گیلی گادر، زندگینامه داستانی شهید ماشاءالله استادمرتضی، از سوی انجمن پیشکسوتان سیاسی در خبرگزاری دفاع مقدس رونمایی شد. به بهانه انتشار این کتاب، به گفت‌وگو با مهدی استاد مرتضی فرزند شهید پرداختیم تا علاوه بر مروری بر داشته‌های کتاب، شهید استادمرتضی را بهتر بشناسیم.

رژمندهای با محاسن سفید

قبلاً عکس‌های شهید ماشاءالله استاد مرتضی را با آن محاسن سفید در جمع رزمندگان که از نظر سن و سال جای فرزندانش بودند، دیده بودم. حالا که ۳۱ سال از شهادتش در تیرماه ۱۳۶۵ گذشته، کتاب گیلی گادر از زندگینامه داستانی او منتشر شده است. روی جلد کتاب تصویر استاد مرتضی کنار شهید حسن بیات و شهیداصغروصالی و جمعی دیگر دیده می‌شود. کتاب را اورق می‌زنم. فصل اول با یک خواب آغاز می‌شود؛ روی زمین خوابیده بود و توی ذهنش نقشه می‌کشید چطور همه‌شان را غافلگیر کند... به طرفشان رگبار بست... آنها هم سر اسلحه‌هایشان را به طرف او گرفتند و شلیک کردند، روی زمین افتاد و از خواب بیدار شد... در همین ابتدای کتاب معرفی مختصری از محل و تاریخ تولد شهید آورده می‌شود. اما ما بخش معرفی را به اختیار مهدی استاد مرتضی فرزند شهید می‌گذاریم. وی می‌گوید: پدرم متولد سال ۱۳۱۵ در بازار چه نایب‌السلطنه تهران بود. سال ۴۶ که با مادرم ازدواج می‌کند در خیابان پیروزی ساکن می‌شوند. ما در خانواده سه فرزند بودیم. دو خواهر بزرگ‌ترم و من که سال ۱۳۵۰ به دنیا آمدم.

انقلابی قدیمی

آنطور که از داشته‌های کتاب می‌آید، فامیلی خاصی شهید از اسم پدر بزرگش که استاد مرتضی نام داشت، انتخاب می‌شود. به هر روی ماشاءالله استاد مرتضی زیر نظر پدرش حبیب‌الله که تنوی بازار تریکوبافی داشت و مردی مذهبی بود، بزرگ می‌شود. البته زیاد سایه پدر را بالای سرش نمی‌بیند پدر در سال ۱۳۲۷ در محرم می‌شود. ماشاءالله شغل پدر را دنبال می‌کند و چون تربیتی مذهبی داشت، خیلی زود وارد جریان انقلاب می‌شود.

فرزند شهید می‌گوید: بابا از انقلابی‌های قدیمی بود. به همراه چهره‌هایی چون آقای گرماردی(شاعر نام‌آشنا) و آقای خنتی فعالیت می‌کردند. آقای خنتی یک بار سه منزلمان آمدند و به صورت سرسسته از فعالیت‌های عمیق و ریشه‌دار پدر گفتند. همین فعالیت‌ها هم باعث می‌شود که پدرم کار و زندگی‌اش را رها و به شکل ناگهانی به بندرعباس فرار کند. آن زمان ایشان کارخانه تریکوبافی داشت. وقتی به بندرعباس می‌رود، مجبور می‌شود کارخانه‌اش را بفروشد تا خودش و خانواده‌اش بتوانند گذران زندگی کنند.

در کتاب جاده گیلی گادر می‌خوانیم که قدمت فعالیت‌های انقلابی شهید به زمان اشرفی‌ااش با گروه فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی هم می‌رسید. هر چند که آن زمان ماشاءالله استاد مرتضی فقط ۱۵ سال داشت و هنوز در مقدمات آشنایی با نهضت اسلامی بود.

بعدها که با افرادی مثل علی موسوی گرماردی آشنا می‌شود، تفکرات استاد مرتضی دچار تحول می‌شود و به نهضت امام خمینی گرایش پیدا می‌کند: «یکی از این سازمان‌ها که علی‌محمد خنتی در آن عضو بود، تشکیلات پنهانی و

حفاظتی کاملی داشت و هر یک از شاخه‌های آن حاکم دارای پنج نفر عضو بودند؛ رئیس، نایب رئیس... ماشاءالله هم به خاطر پشتکارش و هم به دلیل آگاهی سیاسی‌ای که نسبت به وضع مملکت داشت مورد توجه اعضای این تشکیلات قرار گرفت.»

در به‌دری در بندرعباس

دوران دو ساله فرار شهید استاد مرتضی به بندرعباس نقطه عطفی در زندگی اوست. علت اینکه استاد بندرعباس را برای فرار از دست مأموران طاغوت انتخاب می‌کند، آشنایی‌اش با چند نفر مسافر بندرعباسی بود که در تهران به آنها کمک کرده بود. فرزند شهید در خصوص دوران فرار پدر به بندرعباس می‌گوید: «زمانی که انقلاب پیروز شد، من هفت سالم بود. تقریباً دو سال قبلش برای پیدا کردن پسر همراه مادرم به بندرعباس رفتم. البته چیز زیادی از این خاطره به یاد ندارم، اما بنده خدا مادرم خیلی این در و آن در زده بود تا بابا را پیدا کند. ما بعد از این دیدار به تهران برگشتیم و پدرم مجبور بود تا حوالی پیروزی انقلاب، غم غربت را تحمل کند. خود بابا از دوران حضورش در بندرعباس تعریف می‌کرد؛ برای اینکه شناسایی نشم مجبور بودم خیلی شب‌ها توی تانکر آب بخوابم، یا پشت فرمون ماشینم آماده به فرار چرت بزنم. دو سال تمام خاک غربت خوردم و در به‌دری کشیدم.»

در جمع دستمال سرخ‌ها

بعد از انقلاب شهید استاد مرتضی همچنان در خط نهضت امام می‌ماند و وارد کمیته انقلاب اسلامی می‌شود. در کمیته مرکزی خیابان بهارستان، در واحد شناسایی ساواکی‌ها بااصغروصالی آشنا می‌شود: «وصالی از مبارزان قبل از انقلاب و مدتی هم در زندان شاه بود. بعد از پیروزی انقلاب انتظامات زندان قصر و اوین را تشکیل داد... ماشاءالله و امیر منجر که از اقوامش بودند وقتی در زندان قصر مسئولیت داشتند.»

ورود به جمع دستمال سرخ‌ها از دیگر نقاط عطف زندگی شهید استاد مرتضی است. البته ماشاءالله بیشتر به کارهای ستادی می‌پرداخت و گاه داوطلبانه به جمع رزمنده‌های حاضر در کردستان می‌پیوست. یکی از همین موارد حضور در مه‌باد است. آنجا استاد مرتضی

به گردان پنجم سپاه پادگان حضرت ولی عصر(عج) می‌پیوندد و در کنار شهید اصغروصالی و دستمال سرخ‌ها حضور می‌یابد.

خروج از سپاه

سال ۱۳۶۰، سال خروج شهید استاد مرتضی از سپاه است، اما استاد هیچ وقت جبهه و رزمندگی را رها نمی‌کند. فرزند شهید می‌گوید: حوالی سال ۶۰مسائلی پیش می‌آید که باعث می‌شود پدرم از سپاه خارج شود. اما همچنان به صورت بسیجی به جبهه می‌رود و در یک مقطع نیز جانشین معاون اطلاعات عملیات لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) می‌شود. شهید استاد ماشاءالله رزمنده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) و لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص) بود و بیشتر در جبهه جنوب خدمت می‌کرد.»

یک بخش حائز اهمیت کتاب جاده گیلی گادر

دوران دو ساله فرار شهید استاد مرتضی به بندرعباس نقطه عطفی در زندگی اوست. علت اینکه استاد بندرعباس را برای فرار از دست مأموران طاغوت انتخاب می‌کند، آشنایی‌اش با چند نفر مسافر بندرعباسی بود که در تهران به آنها کمک کرده بود



شهید استاد مرتضی در کنار پدرم در دستمال سرخ

پرداختن به اختلاف‌نظرهایی است که باعث می‌شود استاد مرتضی از سپاه خارج شود. از این حیث شاید بتوانیم بگوییم کتاب گیلی گادر اطلاعات ارزشمندی دارد که در کمتر کتابی می‌توانیم نظیرش را ببینیم. در این کتاب حتی نامه شهید استاد مرتضی به فرماندهان سپاه در سال ۱۳۶۰ نیز عیناً آورده می‌شود. نامه‌ای که در آن استاد مرتضی در خصوص اختلاف عقایدی که در بین پاسدارها پیش آمده ابراز نگرانی می‌کند و می‌خواهد که مسئولان به این اختلافات توجه داشته باشند و برای پایانش تلاش کنند.

«بعد از خروج از سپاه) ماشاءالله برگشت به کار تریکوبافی. چند نفر از دوستانش که اخراج شده بودند در جهاد کشاورزی مشغول فعالیت شدند. از جنگ جدا نشده بودند و اخبار را کم و بیش پیگیری می‌کردند. اوضاع جنگ که خراب شد دیگر تاب ماندن نداشتند. در همان زمان آیت‌الله محلاتی نماینده حضرت امام در سپاه به مرتضی رضایی دستور داد و گفت: واجبه برگردی سپاه، فرماندهی سپاه را به محسن رضایی داده بودند. مرتضی رضایی را هم برگرداندند و فرماندهی اطلاعات را به او سپردند. ماشاءالله هم که پیش از این نمی‌توانست پشت جبهه بماند لباس بسیجی پوشید و به بهانه کمک‌رسانی به منطقه غرب رفت.»

شهادت ۱۴ گلوله

دوران رزمندگی شهید استاد مرتضی در جبهه



به عنوان یک بسیجی شروع می‌شود و تا سال ۱۳۶۵ ادامه می‌یابد. همان سالی که شهید ماشاءالله استاد مرتضی به جاده گیلی گادر و شهادت می‌رسد: «روز ۲۳ تیرماه ۱۳۶۵ قبل از روشنایی هوا بعضی‌ها تازه از خواب بیدار شده و آماده خواندن نماز شدند. ماشاءالله به نگهبان‌ها گفت:

– شما نمان تون رو بخونین، من نگهبانی می‌دم. در همین موقع تبری به پای راستش اصابت کرد و درد تمام وجودش را گرفت... یک گردان ۱۰۰ نفری دموکرات از چهار طرف به آنها حمله کردند... ماشاءالله با چغیبه پایش را بست... پایگاه مخفی نبود و کل‌اچند تا چادر بود، دشمن پشت هم آرپی‌جی می‌زد و چادرها آتش گرفت...»

اتفاق نادری که در خصوص شهادت استاد مرتضی می‌افتد این است که وی نحوه شهادتش را در خواب دیده بود. همان خوابی که ابتدای کتاب با آن شروع می‌شود: «ماشاءالله در روی زمین افتاده بود و به نظر می‌رسید با شلیک همان آرپی‌جی به شهادت رسیده است. توی ذهنش نقشه می‌کشید چطور همه‌شان را غافلگیر کند... از جا بلند شد و رگبار گرفت و نفر از گردانشان را کشت و شادی‌شان را زایل کرد. یکی از تیرهایش توی دستم فرمانده دموکرات فرو رفت. آنها که هول و دستم‌پاچه شده بودند، سر اسلحه‌هایشان را به طرف او گرفتند و هر کدام به سمتش شلیک کردند. هر زمان چند نفر به سمت او آتش گشودند. در آن لحظه خوابی که دیده بود یادش آمد. ۱۴ تیر از هر طرف به بدنش اصابت کرد و او غرق در خون روی زمین افتاد. دموکرات‌ها که تا حد جنون عصبانی و ناراحت شده بودند، بندهای دست و پای ماشاءالله را با چاقو و سرنیزه‌ها ز هم جدا کردند.»

شهید ۵۰ساله

شهید ماشاءالله استاد مرتضی روز ۲۳ تیرماه ۱۳۶۵ در سن ۵۰سالگی به شهادت می‌رسد. خون سرخ‌خون محاسن سفیدش را خضاب می‌کند. او که می‌توانست سابقه فعالیت انقلابی را دستاویز برای پشت‌میزنشینی کند، هیچ وقت زمینگیر نشد و تا شهادت پیش رفت. فرزند شهید می‌گوید: «بابا وقتی که بار آخر به منطقه جنگی می‌رفت، عین نحوه شهادتش را در خواب دیده بود. می‌گفت در خواب دیدم که من را با ۱۴ گلوله به شهادت رساندند. حتی تعریف می‌کرد کسی که من را کشته پیراهن آبی داشت. وقتی بابا به شهادت رسید، مادرم به دادسرای نرده رفته بود. آنجا یک تعداد از ضدانقلاب را گرفته بودند. یکی از دو نفری که در رابطه با شهادت بابا و همرزمانشان دستگیر شده بود، پیراهن آبی داشت. مادرم می‌گوید همانجا فهمیدیم خواب آقا ماشاءالله رؤیای صادقه بود و طبق خوابش با ۱۴ گلوله به شهادت رسید.

پدرم چون یک آدم مذهبی بود، وصیتش به من و دو خواهر هم رعایت امور شرعی و خواندن نماز و رفتن به نماز جمعه بود. ایشان همه وجودش را وقت انقلاب کرد. تقریباً از سال ۱۳۴۲ وارد جریان انقلاب شد و بعد هم در کمیته و سپاه و بسیج خدمت کرد. افرادی مثل آقا ماشاءالله بودند که با لسلوزی و احسان تکلیف بار انقلاب را به دوش کشیدند. او حتی وقتی مورد بی‌مهری قرار گرفت و مجبور به ترک سپاه شد، جهاد را ترک نکرد و باز راهی جبهه شد. آنقدر رفت تا مساعدت شهادت را برای خودش خرید.»

گزارش

مروری بر جنایات کومله و دموکرات در دفاع مقدس

کومله‌ها در وحشی‌گری معلم داعشی‌ها بودند

غلامحسین بهبودی

به‌تازگی که بحث در مورد یکی از کشته‌های اغتشاشات‌اخیر در جامعه مطرح شد و یکی از

هنرپیشه‌های سینما هم وی را آکارگر رستوران خودش معرفی کرد و خواسته یا ناخواسته نام وی را بیشتر بر سر زبان‌ها انداخت، صحبت از گروهی به نام کومله به میان آمد که گفته می‌شد فرد کشته‌شده عضو آن بوده‌است. شاید خیلی از جوان‌های این گروه‌هایی چون دموکرات را نشناسند و نمانند که اینها در تاریخ معاصر کشورمان، خصوصاً در دفاع مقدس چه جنایاتی انجام داده‌اند.

مباحث جدایی طلبانه در غرب کشور، قیمتی بیش از ۷۰ سال دارد. در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ اول اسارت که به پایگاه منتقل شدم، گفتند هیچ اطمینانی در حفظ اینها نیست، به همین خاطر باشند‌های هر دو پایم‌را بامنه‌دلر سوراخ کردند و به پای برادران دیگر نعل گنبدیندا» شهید ناهید فاتحی می‌گوید: یکی از معروف‌ترین قربانیان جنایات ضد انقلاب در کردستان است. وی که به سمیه کردستان معروف است، فقط ۱۷ سال داشت که به



نمونه‌ای از جنایات کومله‌ها در باوه

جرم دوستداری حضرت امام و حمایت از نهضت اسلامی در زمستان سال ۱۳۶۰ توسط کومله‌ها بوده شد. کم بعد گزارش توسط عجبیبی از گرداندن دختری در روستاها شنیده می‌شد که به طرز وحشیانه‌ای شکنجه شده بود. یکی از روستاییانی که شاهد برخورد خشن کومله‌ها با ناهید بود، می‌گوید: «آنها هم‌راهی با انقلاب و در واقع برای سهم خواهی از آن، تنها پس از گذشت هشتت روز از پیروزی انقلاب، در اول اسفند ماه ۱۳۵۷، یادگان مه‌باد را خلع سلاح کردند

ایران در بهمن سال ۱۳۵۷ بهانه‌ای بود تا گروه‌های یخ‌زده‌ای مثل دموکرات جانی دوباره بگیرند. آنها به اسم همراهی با انقلاب و در واقع برای سهم خواهی از آن، تنها پس از گذشت هشتت روز از پیروزی انقلاب، در اول اسفند ماه ۱۳۵۷، یادگان مه‌باد را خلع سلاح کردند.

البته این بار دموکرات تنها تر کنار خطه کردستان نبود. این بار او حریفان دیگری مثل چریک‌های فدایی خلق، حزب روزگاری و البته حزب کومله داشت که در میان آنها، کومله در کاربردازار خشونت و سرسختی یبازند بود.

کومله از ادغام سه گروه چپ‌گرا در همان سال پیروزی انقلاب، یعنی ۱۳۵۷ تشکیل شد. این گروه خیلی زود با انقلاب نوپای اسلامی چپار زویه و تنش شدند. اگر دموکرات‌ها در کنار به کردن اسلحه، نیجنگاهی به مذاکرات داشتند،

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یکبار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۹۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱



روزنامه جوان | شماره ۵۲۹۲